شهید سید محمد جواد حق‌پرست

گفت‌وگوی «جوان» با همسر بسیجی پاسدار سیدمحمدجواد حق‌پرست از شهدای حمله رژیم‌صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین

خادم‌الرضایی که مزارش زیارتگاه زائران شهدا شد

شکوفه زمانی

شهید سیدمحمدجواد حق‌پرست از پاسداران سازمان بسیج مستضعفین بود که انس و علاقه بسیاری به شهدا داشت. به طوری که هر سال در ایام نوروز به مناطق عملیاتی دفاع‌مقدس می‌رفت و تا پایان تعطیلات در همان مناطق می‌ماند و خادمی شهدا را می‌کرد. همسر شهید می‌گوید: آقا سید ما را از ابتدا با واژه شهادت آشنا کرده بود. ایشان به شهدا خدمت می‌کرد. هر سال کل تعطیلات نوروز به مناطق عملیاتیِ دفاع‌مقدس می‌رفت و می‌گفت واقعاً گذراندن روزهای عید در کنار شهدا معنای دیگری دارد... شهید حق‌پرست نهایتاً دوم تیر ۱۴۰۴ در حمله رژیم‌صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین به فیض شهادت نائل آمد و پیکرش در قطعه ۴۲ ردیف ۱۰ شماره ۲۷ دفن شد. جایی که به گفته همسر شهید، روزهای آخر هفته مردم بسیاری برای زیارت مزار او و دیگر شهدا به بهشت‌زهرا(س) می‌روند. گویی که مزار سیدمحمدجواد نیز تبدیل به یکی از زیارتگاه‌های راهیان‌نور شده است.

سیدمحمدجواد در چه خانواده‌ای پرورش یافته بود؟

پدر و مادر همسرم هر دو سادات بودند. آنطور که برای من تعریف کرده‌اند سه دختر داشتند و دوست داشتند که فرزند چهارم آنها پسر شود؛ برای همین سیداحمد، پدر شهید نذر می‌کند که اگر فرزند چهارم آنها پسر شد یک گوسفندی را در روز عاشورا جلوی هیئت قربانی کنند. از قضا نذرشان مورد مقبول خدای تبارک واقع و بچه چهارم خانواده پسر می‌شود. بعد از تولد سیدمحمدجواد دو پسر دیگر نیز به جمع آنها اضافه می‌شود. سیدمحمدجواد در شرایط جنگی اوایل دفاع‌مقدس و در چهارم آذر ۱۳۵۹ متولد می‌شود و در یک فضای مذهبی رشد می‌کند. پدری که به شدت مقید به رزق روزی حلال بود و خیلی مراعات می‌کرد. با آنکه خانواده تقریباً پرجمعیتی داشتند و دست‌شان تنگ بود، ولی به دیگران هم کمک می‌کردند. حلال بودن همیشه در تمام امور زندگی مدنظرشان بود.

دوران کودکی و نوجوانی شهید به چه صورت سپری شد؟

اینطور که خودش برایم تعریف می‌کرد از همان کودکی بچه فعالی بود و نمی‌گذاشت دوران تعطیلات تابستان به بی‌کاری سپری شود. برای همین خودش را به یک کاری مشغول می‌کرد که وقتش بیهوده تلف نشود. از طرفی هم بتواند به اقتصاد خانواده کمکی کرده باشد. برای همین از همان سن کم به شغل‌های مختلفی ورود کرد. مانند کارگری چاپخانه، خیاطی و صافکاری ماشین و... توانست در حیطه کاری در زمینه‌های مختلف تجربه پیدا کند. همچنین ایشان در کنار کارهایی که داشت در مسجد ولیعصر(عج) بلوار ابوذر تهران و هیئت هم فعالیت مستمر داشت.

چطور شد با خانواده سیدجواد آشنا شدید؟

زمانی که سیدجواد با موفقیت توانست تحصیلاتش را تمام کند و دیپلم بگیرد، برای رفتن به سربازی اقدام کرد. ایشان دو ماه آموزشی را در منطقه شهمیرزاد سمنان گذراند و بقیه خدمت را دوباره به تهران برگشت و در محله افسریه که محل کودکی‌شان بود در نیروی مقاومت (سازمان بسیج) ادامه داد. ایشان با برادر من هم خدمت بودند و همین قضیه باب آشنایی ما با خانواده شهید شد. در سال ۱۳۸۱ پدر و مادرم به مکه برای حج واجب مشرف شده بودند، وقتی که از سفرشان برگشتند خانواده حق‌پرست به خواستگاری‌ام آمدند. چون خواستگاری آنها با شروع ایام محرم آن سال مصادف شد، قرار گذاشتیم فعلاً کاری انجام ندهیم و دو ماه محرم و صفر دوران آشنایی دو خانواده باشد. من همیشه در ذکر مناجات‌هایم از خدا می‌خواستم که خدایا خودت چیزی که بهترین است برای من در نظر بگیر. آن موقع خواستگار از لحاظ سطح تحصیلات بالا زیاد داشتم، ولی چون به خدا قول داده و تمام کارهایم را به ایشان سپرده بودم، خودش من را به این سمت هدایت کرد. الان بابت این موضوع از خدای بزرگ شاکر و بسیار سپاسگزار هستم. بعد از اتمام ماه محرم و صفر، سال ۱۳۸۲ شروع شد و ما ۱۶خرداد ۱۳۸۲ با هم رسماً عقد کردیم. هر دو ۲۲ ساله بودیم، با اینکه سن کمی داشتیم، ولی الحمدلله خیلی زندگی خوبی با هم داشتیم. سیدمحمدجواد در حین گذراندن دوره سربازی‌اش که عقد هم کرده بودیم، در همان سازمان بسیج مستضعفین در ابتدا به صورت قراردادی و بعد رسماً به صورت پاسدار مشغول به کار شد. من به پاسدار بودن ایشان همیشه افتخار می‌کردم. ایشان جوانی بسیجی پاسدار بودند و این اواخر هم خادم امام‌رضا(ع) شده بودند. آخرین سمت و ستاره‌اش شهادت بود که نصیبش شد. پرواز کردند و از میان ما پر کشیدند و رفتند.

به جز این موارد که نام بردید چه ویژگی‌های دیگری در سیدمحمدجواد دیدید که منجر شد شما ایشان را شریک زندگی خود بدانید؟

من سال‌هاست که خاطرات شهدا را مطالعه کرده و با آنها زندگی کرده‌ام. از مجموعه کتاب‌های شهدا مانند آسمان من گرفته تا نیمه پنهان ماه و خیلی از کتاب‌هایی از شهدای دیگر که از زبان همسر شهدا و از زبان مادرهای شهدا گفته و چاپ شده است را خوانده‌ام. برای همین در ازدواجم از خدا خواسته بودم خودش من را در مسیر درست قرار دهد. برای همین وقتی سیدجواد به خواستگاری من آمد خیلی به دلم نشست. وقتی که تلاش ایشان را برای سرگرفتن این ازدواج می‌دیدم، باعث شد خودم را لایق همراهی مسیر آقا سید ببینم. برای همین خیلی شاکر خدا هستم و به نظر من هرچه شکر خدا را تا آخر دنیا به جا بیاورم باز هم کم است. ایشان خیلی نکات مثبت بی‌شماری داشتند. خیلی غیور و بسیار مسئولیت‌پذیر بودند. در دو جلسه می‌توان تمام نکات مثبت ایشان را متوجه شد. ایشان فردی بودند که می‌شد به عنوان شریک زندگی روی‌شان حساب کرد. بعد از یک‌سال عقد در هفتم مرداد ۱۳۸۳ در یک مراسم ساده زندگی مشترک خود را آغاز کردیم و از آن دسته مردانی بودند که علاقه و احساسات خود را چه زبانی و چه رفتاری بیان می‌کردند. خیلی زندگی عاشقانه خوبی با هم داشتیم و این فقدان سیدمحمدجواد هست که بسیار من را اذیت می‌کند.

در زندگی مشترک با شهید چند فرزند به یادگار دارید؟

دو فرزند به نام‌های نرگس سادات که متولد ۱۷ آبان ۱۳۸۷و سیدمحمدمعین که سوم آذر ۱۳۹۳ به دنیا آمد و خدا این دو هدیه را به ما امانت داد. تولد سیدمحمدمعین یک روز با سالروز تولد پدرش فاصله دارد. پدرش چهارم آذر ۱۳۵۹بودند و سیدمحمدمعین سوم آذر ۱۳۹۳ هستند. الحمدلله زندگی ما با وجود این دو عزیز شیرین و شیرین‌تر شد.

فکر می‌کردید با توجه به تمامی محاسنی که در سیدمحمدجواد بود، زود ایشان را از دست بدهید؟

باید بگویم شهید ما را از ابتدا با واژه شهادت آشنا کرده بود و برای شهدا خدمت می‌کردند، طوری که چند سالی عیدهای نوروز ایشان را در کنار خودمان نمی‌دیدیم. بعد از سال تحویل می‌رفتند و آخر تعطیلات باز می‌گشتند، یعنی کلاً شروع عیدشان با خادمی شهدا در راهیان‌نور بود و خودشان می‌گفتند واقعاً گذراندن روزهای عید در کنار شهدا معنای دیگری دارد. تصور من این است که شهید از همان موقع از شهدا خواسته بودند سرنوشت خودش هم به شهادت ختم شود. برای همین اجر کارشان را از شهدا خواسته بودند. سیدمحمدجواد همیشه به ما می‌گفتند شاید من در کنار شماها نباشم، ولی اجرش با شهداست. ایشان در این مسیر خیلی عقیده داشتند و به شهدا توسل می‌کردند و بسیاری از حاجت‌ها را هم از شهدا می‌گرفتند. من بسیاری از ابعاد شخصیتی ایشان را بعد از شهادتش متوجه شدم. کسانی که با سیدمحمدجواد همراه بودند و خاطراتی که از ایشان بعد از شهادتش نقل می‌کردند، باعث شد برخی دیگر از ابعاد شخصیتی همسرم را بشناسم. من واقعاً افسوس می‌خورم که چرا بیشتر ایشان را نشناختم. سیدمحمدجواد بعضی وقت‌ها به بعضی از مسائل آنقدر حساس بودند و مراعات می‌کردند که دیگران از این همه توجه ایشان تعجب و برای‌شان جای سؤال بود؛ الحمدلله که اجر کارهای‌شان را با شهادت گرفتند.

موقع جنگ در تهران حضور داشتید؟

در جنگ ۱۲ روزه تهران خالی از جمعیت شده بود و بیشتر مردم و اقوام و بستگان ما هم همینطور از تهران رفته بودند. به ما هم اصرار داشتند که به جای امن برویم و پناه ببریم، اما آقاسید خیلی محکم جواب دادند چون من از این دستگاه و از این نظام حقوق می‌گیرم، باید امروز که به درد می‌خورم، اینجا بایستم و به کار بیایم و از مملکت‌مان دفاع کنم؛ وگرنه رفتن من به معنای ترس تعریف دیگری ندارد. باید بگویم ایشان به معنای واقعی کلمه شجاع و متعهد بودند و کاری که می‌خواستند انجام دهند باید کامل و درست انجام می‌دادند، برای همین ما خانوادگی تهران کنار سید ماندیم.

حتی ایشان به من پیشنهاد دادند که برویم تا خیالش راحت باشد، ولی من و بچه‌ها ترجیح دادیم که کنارشان بمانیم. من خودم اصلاً بدون سیدمحمدجواد دوست نداشتم به مسافرت بروم. چون شب‌های جنگ ۱۲روزه خیلی سروصدای انفجار و پدافندها می‌آمد، پسر من یک کمی بی‌قراری می‌کرد. ما مجبور بودیم وقتی که این سروصداها شنیده می‌شود به نوعی او را سرگرم و حواسش را پرت کنیم، ولی خدا را شکر دخترم این روحیات را نداشت و خیلی محکم بود و ما شب‌ها بیدار بودیم و بعد از نماز صبح که سر و صداها کم می‌شد، می‌خوابیدیم. سیدمحمدجواد به این سر و صداها زیاد اهمیت نمی‌دادند و شب‌ها بسیار دیر و خسته به منزل می‌آمدند و صبح دوباره می‌رفتند.

از روز شهادت ایشان بگویید، آن روز چه اتفاقی افتاد؟

صبح روز دوشنبه دوم تیرماه طبق معمول که سیدمحمدجواد می‌خواست از منزل به سرکار برود، من ایشان را از زیر قرآن رد کردم. معمولاً هر موقع که به مأموریت می‌رفتند، من با خواندن آیت‌الکرسی ایشان را از زیر قرآن رد می‌کردم. آن روز هم بعد از رفتن سید کمی خوابیدم و ساعت ۱۱ صبح از خواب بیدار شدم. داشتم کتاب می‌خواندم تا بچه‌ها هم از خواب بیدار شوند. ناگهان با صدای انفجار شدیدی که آمد، بچه‌ها از خواب پریدند. چون منزل‌مان نزدیک محل کار سیدجواد بود، معمولاً حدود ۳۵ دقیقه به صورت پیاده‌روی به سرکار می‌رفتند. همان لحظه با صدای شنیدن انفجار متوجه شدم که محل کار سیدمحمدجواد را زدند. از قبل هم اعلام شده بود که مراکز نظامی را می‌زنند. دیگر با شنیدن صدای انفجار آرام و قرار نداشتم و هر چه با گوشی‌شان تماس گرفتم، ایشان جواب ندادند؛ جواب ندادن‌شان بیشتر من را مطمئن کرد که قطعاً برای‌شان اتفاقی افتاده است. وقتی که گوشی‌اش را جواب نداد من به هر شماره‌ای که فکر می‌کردم، می‌توانم از طریق آن با ایشان تماس بگیرم، زنگ زدم. همسرم اخلاق من را می‌دانستند و وقتی که به مأموریت می‌رفتند، می‌دانستند که من منتظر هستم خبر سلامتی‌اش را به من اطلاع بدهد. هر لحظه منتظر بودم که سیدمحمدجواد تماس بگیرد و من را از سلامتی خودش باخبر کند، ولی هرچه این لحظات می‌گذشت از ایشان خبری نمی‌شد و بیشتر ما را مطمئن می‌کرد که حتماً برای او اتفاقی افتاده است. تمام اقوام به منزل ما آمدند و برادرهای شهید به سازمان بسیج رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. نهایتاً به ما اطلاع دادند سیدمحمدجواد را به بیمارستان بعثت برده‌اند. به خاطر بحران جنگی اجازه شناسایی نمی‌دادند و آن روز هم لباس شخصی پوشیده بود و این کار شناسایی را سخت‌تر کرده بود. گذشت و ثانیه به ثانیه و بی‌خبری از سیدمحمدجواد برای‌مان عذاب‌آور بود. نه تنها بیمارستان بعثت که کل بیمارستان‌های تهران را گشتیم، ولی خبری نشد. خانواده من هم خودشان را از مسافرت به تهران رسانده بودند. آن شب بعد از خوابیدن بچه‌ها و پدر و مادرم در تنهایی خودم با راز و نیاز کردن و خواندن نماز توانستم آرام شوم. آن شب از خدا می‌خواستم خودش در این مصیبت سخت به من کمک کند. ذکر من تا صبح «الهی و ربی من لی غیرک» بود و مطمئن بودم این بی‌خبری می‌خواهد ما را برای شنیدن شهادتش آماده کند. تا اینکه روز دوم از اداره با من تماس گرفتند و گفتند شهید شده است. البته پیکرش ۲ روز پیدا نشده بود، بعدازظهر چهارشنبه پیدا شد و پنج‌شنبه هم توانستیم ایشان را در معراج شهدا زیارت کنیم.

سخن آخر

باید بگویم شهدای تجاوز صهیونیست‌ها و امریکا مظلومانه به شهادت رسیدند. همسرم بسیار صبور بودند و برای خدمت به زائران راهیان‌نور تلاش می‌کردند. به نظر من شهادت، مرگ انسان‌های زیرک و هوشیار است که نمی‌گذارند این جان مفت از دست‌شان برود.

این گل را رسم هدیه تقدیم نگاهت کردیم حاشا اینکه از راه تو حتی لحظه‌ای برگردیم

تقدیم شماست قبولش فرما قدر وسع ماست فدای زهرا

در راه خداست قبولش فرما فدای شماست فدای مرتضی

حاصل زندگی مشترک من با آقاسید دو فرزند به نام‌های نرگس سادات که متولد ۱۷ آبان ۱۳۸۷ و سیدمحمدمعین که سوم آذر ۱۳۹۳ به دنیا آمد و خدا این دو هدیه را به ما امانت داد. تولد سیدمحمدمعین یک روز با سالروز تولد پدرش فاصله دارد. پدرش چهارم آذر ۱۳۵۹بودند و پسرم آذر ۱۳۹۳ هستند

بعد از بمباران سازمان بسیج، مطمئن بودم این بی‌خبری می‌خواهد ما را برای شنیدن شهادت سیدمحمدجواد آماده کند. تا اینکه روز دوم از اداره با من تماس گرفتند و گفتند سیدمحمدجواد به شهادت رسیده است. البته پیکرش ۲ روز پیدا نشده بود. بعدازظهر چهارشنبه پیدا شد و پنج‌شنبه توانستیم او را در معراج شهدا زیارت کنیم

شهید حق‌پرست از خادمان افتخاری حرم امام رضا(ع) بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۲۹

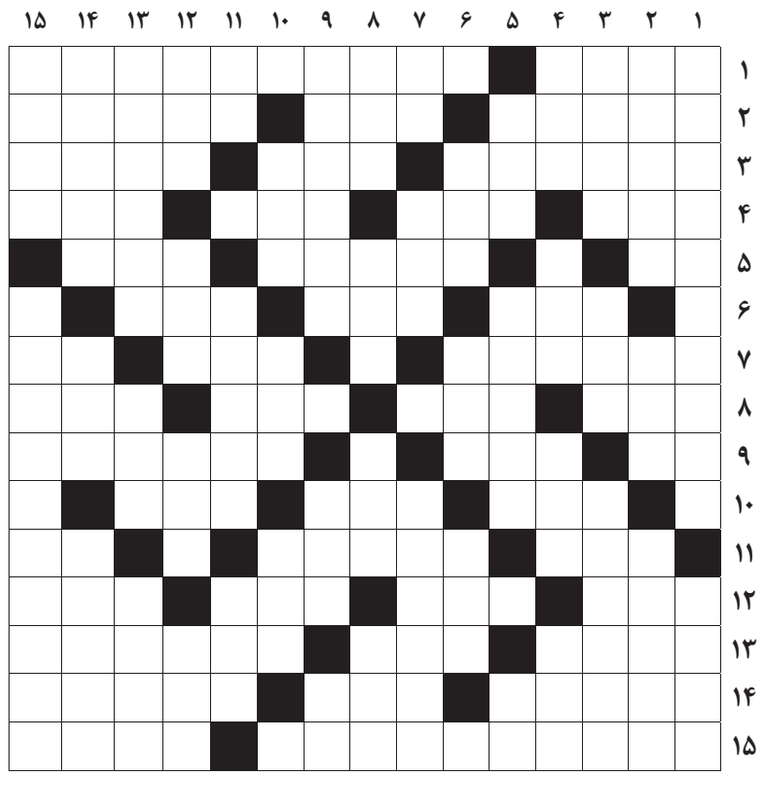

از راست به چپ

■ ۱- هدف تیر- پادزیست ■ ۲- ریختن پول به حساب بانکی- حیرت- چوب صنعتی ارزنده ■ ۳- از شهرهای گیلان با پل خشتی معروفش- آقا و سرور- پسران ■ ۴- رهبر کره شمالی- قلمه درخت- آفت احسان- شوق و ذوق ■ ۵- گرداگرد دهان- بازار و پاساژ- سارشک ■ ۶- از بخشش کم نمی‌شود- لباس جنگی قدیمی- دومین مهره گردن ■ ۷- آتش گرفتن- ضلع روبه روی زاویه قائمه- ضمیر مخاطب ■ ۸- حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ- سگ بیمار- ترک وطن- حرف ■ ۹- تابلوی لیختنستاین- شیپور ماشین- کشتی بومی آذربایجان ■ ۱۰- لباس- دست نخورده- چهار شاخ خرمن بر باد ده ■ ۱۱- خاموش کننده شمع- غرامت- عدد رمزی ■ ۱۲- پرسش از مکان- چانه- از صور فلکی- اهل شهر خرما ■ ۱۳- اکنون- میوه بهاری- چنگ نواز خسرو پرویز ■ ۱۴- هال و راهرو- درست شدن کارها در تداول عامه- شمشیر پولادی ■ ۱۵- مورد استفاده قرار دادن- چوبدست ساربانان

از بالا به پایین

■ ۱- پایتخت مغولستان- پیله‌ور ■ ۲- انس گرفته- داور و قاضی- شیخ‌نشینی در امارات ■ ۳- یک‌صدم هوا را تشکیل می‌دهد- داستان کوتاه عامیانه و موزون- شهری در استان کرمانشاه ■ ۴- از مشتقات نفت- کهف- شانس- بچه اسب ■ ۵- منطقه قرمز تشک کشتی- عالم الهی- مایه حیات ■ ۶- اولین دریافتی کاسب در روز- کودن- بهشت ■ ۷- مغرور- رد پا- تصادف ■ ۸- دلیر و شجاع- کشته عزا و عروسی- پاک- خروس مازنی ■ ۹- خوراکی از بادمجان- نیزه- شامل همه ■ ۱۰- اثر شاتو بریان- دوستی- نیزار خوزستانی ■ ۱۱- حرف انتخاب- مامور سفارتخانه- از سازهای موسیقی ■ ۱۲- بیماری خطرناک- فرزند ذکور- سال آذری- نماد نرمی ■ ۱۳- لوله سفالی کوتاه- متضاد گرم- خدایان عصر جاهلیت ■ ۱۴- خوراک دام- دانه گیاه- حداقل ■ ۱۵- بازار راکد- مرد سال فوتبال جهان در سال ۲۰۰۵

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹			۲	۶		۸		۵
۳								
				۷	۹			۲
	۹	۵						
	۴		۹		۲			
						۶	۴	
			۷	۵	۸			
						۵	۶	
	۲	۸						

جدول کلمات متقاطع
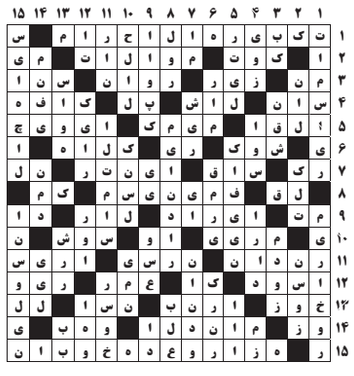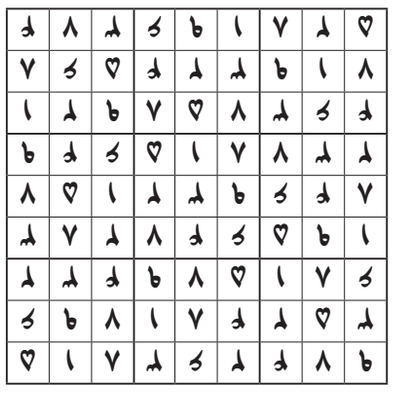
پاسخ جدول شماره ۷۴۲۸